

آخرین بدعت‌گذار پایدار

سید علی‌رضا حسینی

درباره پرویز مشکاتیان، آنچه را که باید بنویسم در مقاله بلند «در هیالنگ سماع سننور» نوشته‌ام و سر تکرار ندارم. درباره او، سخن از هر زبان که می‌شنوم نالمنکر است، اگرچه در یک موضوع جای شک نیست؛ عشق که از همه موضوعات بیش است. بر آنم و بر آن‌اند که مشکاتیان آخرین خالق حقیقی هنر سننورنوازی در عصر زمانه‌ماست. زمانه‌ای که دارد با سنت‌ها وداع می‌کند و مشکاتیان از آخرین رولیان آن است. خنیاگری پرشور در لوح تلافی شادمانی و اندوه‌گساری، با کیفیت هنر ممتازی که مخصوص آدم‌های خلاق و بزرگ است.

سننور در قرن خورشیدی حاضر، با همت مردانه استاد ابوالحسن صبا، کاشف فروتن آتش نهفته در هنر استاد حبیب سماعی، از دژه محلی نجات یافت و در جایگاه شایسته خود مطرح شد. بعد از مرگ حبیب سننور در جوانی، میراث هنری سننورنوازی در چند شاخه تقسیم شد: بخش آموزشی و مؤلف آن را فرامرز پایور، بهترین شاگرد محضر استاد صبا با تلاش پنجاه ساله تعهد کرد و در خشان از عهده برآمد. بخش دیگر شیوه‌های آزادانه‌تری بود، گاه ملهم از آموزش‌های صبا (همچون داریوش صفوت و محمد حیدری) و گاه مستقل از هنر صبا و حبیب سماعی، که هنر گوهرین رضا ورزنده بزرگ، نمونه متعالی آن است و در درجه‌های فروتر و با اختلاف سطح، زنده‌یاد منصور صرامی و آقایان، فضل‌الله توکل و مجید نجاحی، مثال‌های زنده آن هستند. سننورنوازی در سال‌های ۱۳۳۵، ۱۳۵۵ تنها با دو استاد بزرگ به یاد می‌آید: فرامرز پایور و رضا ورزنده. هر کدام از این دو هنرمند، روش و شیوه خاص خود را داشتند و در حوزه‌هایی با وظایف متفاوت و متمایز از همدیگر، فرهنگ موسیقی ایران را غنی می‌کردند. شیوه استاد پایور با انضباط و طراحی حساب‌شده، شاگردان منظم و نوازندگان ماهر در هم‌نوازی با ارکستر و معلمان موظف می‌پرورد و شیوه استاد ورزنده، سلوکی شاعرانه با پروازهای خیره‌کننده در هنر بداهه‌نوازی و جواب آواز و خلاقیت‌های ریتمیک و ملودیک بود که البته تالی بسیار بافت ولی نوازنده‌های هم‌تراز استاد ورزنده نیافت. نوازندگان خوب از قبیل حیدری و صرامی و توکل و نجاحی و ملک نیز بودند و مطرح شدن در آن میانه کار آسانی نبود. پرویز مشکاتیان در ابتدای جوانی مطرح شد و در بخشی چشمگیر بافت موسیقی او ظریف و شکسته و در عین حال، فوی و پرحرکت بود. داشتن سننور به‌خصوص و لحن قابل شناخت که از اختصاصات نوازندگان عالی در سنین بعد از میان‌سالی است، از جوانی نصیب او بود، قریحه خلاق در ملودی‌سازی و کیفیت «ضربی» در ساز او، مطلبی نیست که کسی نداند. او خود را مدیون همه استادان می‌داند. از پایور و صفوت تا فروتن و هرمزی و اقبال این را دانسته که باید سه نسل موسیقیدان، از برومند و شهناز و لطفی تا نسل‌های جوان‌تر، معاشر باشند و در کنار آن‌ها زندگی کند. اما با همه این

حرف‌ها، مشکاتیان فرزند نیوغ خود است. در ساختن آهنگ - ترانه‌هایی تردید او را می‌توان تالی شایسته شنید و مرتضی محجوبی دانست و در سننورنوازی نیز صدایی مشخص و مشربی متمایز از همگان دارد. از آفریده‌ها و نواخته‌های او سخنی نمی‌گویم چرا که همه در دسترس و فراهم است.

پرویز مشکاتیان با موسیقی ایرانی رابطه‌ای عمیق و درونی دارد. در موسیقی او عناصر تاریخ پُرنخ ایران، به طرز بی‌مبوهت کنند، تقطیر شده و این دردهای کهن، بیانی امروزی یافته است. مثل هر هنرمند بزرگ دیگر، این سلوک سوزان، به قیمت ریشه‌های جان و جوانی او تمام شده است. موسیقی او از درون با ما حرف می‌زند و حاوی جوهره خالص ایرانیست. او تا چهل سالگی به چنان اوجی رسیده و آثاری آفریده که اگر از این پس اثری ننویسد و نوازند، کار خود در هنر به نعلی تعهد کرده و مَه‌ری بر لوح موسیقی زمانه ما زده که با تابش آفتاب بارش باران کهربانگ خواهد شد. بعد از مشکاتیان، تا امروز، در هنر سننورنوازی هیچ گرایش و با‌دعت مستحکمی که جذاب و گیرا باشد و در عین حال ریشه‌های فوی فرهنگی داشته باشد، شنیده نشده و تنها مشکاتیان است که آخرین تک‌سوار سننور در عصر ماست. تنش به ناز طبییان نیازمند می‌آید.

